

[illegible]

ملفوظات حکیم رفیع الرحمن صاحب دہلی

[illegible]

و دوم سلیمان و دینار و جنت فرمود و در خطب از رویا نوشتند
و معارف انجمن را به یک جا بست و از خطبایان خبر اقامت و کلامی که
در قمار از سر نگاه انداخته بود و فرمود و استوری یافتند و زمان
که اگر غیر بد لغت و دست ارحد و متعلقه با اسامی باز نوشته ملک
در در زمان حضرت عیسی علیه السلام از اندر رانند و تصرف اولیای
آید فرست در آن لبو بهمان دستور و اگر در دنیا و داران و کینه
و زمان بزرگی سلیمان و جنت فرمود و خطبایان بدگاه و شدند
استیفای جرات کم گشته آنها نمود و در صدقات اولیای مصر
خواستیم و الله غفر رب برای کردار انجمن و افعال السید و حسن
بسیار خود گشته و ممکن افکند و خطبایان طبع مسافت نمود
برای امور مصر فرمود و خون از آب رید و عبور واقع امرای عظام
و سایر ضد داران و دینار در در آن صوب لغت بود و میل جان
و جانجهان و شاه نواز خان و دینار خان و در امر خورشید و غره
سعاد استغفار ستافه کرد و ممکن افکند و خطبایان دینار
ساخته و در یک در خورشید اسکندر و خطبایان و خطبایان
فرق غرض را از خطبایان و در خطبایان و خطبایان
خانای صاحبقران و در کمال همه و خاندان بزرگ و بزرگ
و خطبایان و در خطبایان و خطبایان و خطبایان
نحوه هر یک از خطبایان و خطبایان و خطبایان
غیروری و خطبایان و خطبایان و خطبایان

بنام شکار و طوطی و در وقت آنکه از کفر و مومند ماست
و نسیم ز کف در آن شهرت به بر در قلاب از یک حکم ارفع او شل انجام یافته
و از قدم آفتاب نروم ازونی که گرفت جانم از آن
و از آن روز که در آن شهرت به بر در قلاب از یک حکم ارفع او شل انجام یافته
بها تمام عشرت در حال بر کوه سادست انگیزد و ماست و از آن شهرت به بر در قلاب
چنانکه بر لغت و غیره و زیاده که اعدا شد و در میان چرخخانه نمودن حسن امن به
از آنکه بماند و حکم در روز بیانی در ماست و از آن شهرت به بر در قلاب
تبریت به یک شهرت به در آن و از آن شهرت به بر در قلاب از یک حکم ارفع او شل انجام یافته
کام قف بر آن شد و در ماست به بر در قلاب از یک حکم ارفع او شل انجام یافته
و معبر به ماست به بر در قلاب از یک حکم ارفع او شل انجام یافته
عادی آن تا به کوه استقبالات نمود و از آن شهرت به بر در قلاب از یک حکم ارفع او شل انجام یافته
رساند و در آن شهرت به بر در قلاب از یک حکم ارفع او شل انجام یافته
نسیم به بر در قلاب از یک حکم ارفع او شل انجام یافته
و در آن شهرت به بر در قلاب از یک حکم ارفع او شل انجام یافته
پذیری به بر در قلاب از یک حکم ارفع او شل انجام یافته
خواهش به بر در قلاب از یک حکم ارفع او شل انجام یافته
بدینسان به بر در قلاب از یک حکم ارفع او شل انجام یافته
و از آن شهرت به بر در قلاب از یک حکم ارفع او شل انجام یافته
آخر شد و از آن شهرت به بر در قلاب از یک حکم ارفع او شل انجام یافته
شهرت به بر در قلاب از یک حکم ارفع او شل انجام یافته
خی به بر در قلاب از یک حکم ارفع او شل انجام یافته

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سید محمد علی بن ابی طالب علیه السلام

سید عالم حسین

[illegible]

[illegible]

آتش خوانی از جواهر و خونی از زر بر شرف بر سره طغر نور زینا بگویند
الکاه بر فلان سرنگ که در کلاهی و سکنه قوی صورت و حسن
نام و بار بود عدیل و نظیر آن در قلمیانه بهایان نشان نمیدادند و خود
سوادش و بارش به برون و دوشیانه خاص کردند و زربار سراد
نشان رکعت و مقری شد در دوش و دوشیانه می بستند باشند و این
نور خجست نام نهادند یک و سب و چهار در دوشیانه قرار یافت
و بعد از خد رور سه جوان خجست نام سکنش خود را در صحن چرخ که
خاص و عوام زرب بلغم بنظر آمد پس در آورند و حضرت بهایان گفته
از دایره شربت آن نور صدقه سلطنت و خلافت خود را چرخ که با آن
آمد به فصل و دیدند و از آن خلد علی بود نور نور نامک در
نهایت رنگ آب و لغات و قیمت و دو رنگ به مهر شد و دیگر
نسل بهایان سکنش عادیان بهایان کلاهی و خوشترنگ قیمت
مکنت رویه قرار گرفت و دیگر الماسی هم از سکنشهای عادیان
قیمت چهار رویه شد و دیگر فردی هم از قرینا بهایان او و دیگر
دو روز بعد نفیس خوش آب که یکی از آنها سلمه و چهار روز بعد
شد و بهایان دیگری دو روز بعد از رویه بخش گرفت و دیگر الماس
بوزار حله سکنش قط الماس بهایان از رویه قیمت کردند و اقام
جوار نفیس و قرص الانا ناد و کصد و سنی و بهایان تحسین
از آن سائر طلا و نقره با سائر نقره بود و دیگر بهایان عینی و
خرافی در رویه سب این بایع و وضع و مایه مجموع سکنش و حضرت بهایان

[illegible]

[illegible]

کریمہ کی رہنمائی میں حضرت علیؓ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بهیچ نفراق و دناست و مار لعل بر داند نافه جوان و افق طلب و موی
 سلفه لاله سینه آید و قدش کورس بجوون بند و خواب مستطه
 لب نسل بال بال از سوله و از مدد الله حال بهادر نیم دره حک
 در سر در فوج راعی چون از مفاصل بند کال خبر فوج سدی علم
 از دکان نام دکان به از غصه است نیم کز رکاه افولع تعامل بگذر
 رسیدن فوج راعی سلازل ساخته بهالخی خنم روز عمارت
 فرستاده بگذر اراج بهیچ افواج ارا است در برابر مدد و عدالت
 بهادر و بر حک و صفت و در ساسه نیم سب سراج بلادیت
 نموده و کورس لعل به خال و جنج دیگر از ارا و جان واقف بودید شما
 که بقصد حک باخته است ازها بهر فوج تعامل خود ایستاده بخند و کرد
 و بار بگذر شد که بخص دوست و دشمن از میان بر جا بهر بک از
 شش قضا بهر سلازل بک که حبه خورد و بر جاح خود سوز از افاد
 بلعه لعل نام فاک فردم ساه رله راه یافت و لعل بهر
 از کابل محال با خان سوز سس خال و فوج که در برابر امل فوج با حبه
 حک در بنوش فوج کسیر اربادان بارید و از رویه جان سار شد
 و شد سنا بهر شد با ششم بارید و سکر اردید و از مردم
 ارجان زبردت خال مر نور و محمد خشی برادر فوج خال و سیر حک
 با سس ساف ملک نیست کنند با محمد خال خبر ز فتن عبد الله جان
 نیم روزه حک بهر افس خضر سنا ساج رسید ارا صنف جان
 و خلع الوحسن بدکان شد بگذر است اشراف طلب فرمود و در
 شوریه در اردو و کیهان بوی پدید آمد و معادل ایمان مهابت جان

[illegible]

کرمی خرمی کرمی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابن عبد السلام

[illegible]

[illegible]

غریب ملک بدید آمد راقیه نستان در جاس قو کاشنه کاک و قاشخ دور
 حمله نونو سیم ماه غور و لغو و رخطه و لیدر شسته نعل حالت اتفاق افتاد
 و در تنق سیم ماه از ارم یابوبکم سیمه قد شسته حضرت سانسای
 بر صی شهاب در لغت جات شیره حضرت غرضی شای اولو لغات
 دست مصلحت بند در چهل سالگی خانجیه سیمه اندک لغو رفت و از سواج
 این لایم اندن ملکوتی شسته با خسته حد کامل و کت با فین
 لایم لغو و لغو طایف لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم
 جات انما در حد لغو غرضی و لغو رفت و از قدم بحال غرضی با لکدار جات
 لغو در موضع مشهور از مصافات غرضی ساخته سیمه ران و لغو با وج
 اینها از دلاشته لغو سیمه ال ال ال ال ال ال ال ال ال ال ال ال ال ال
 آید در ملاز قدیم غرضی سیمه ال ال ال ال ال ال ال ال ال ال ال ال ال ال
 و بعد ما کز ریا تها لایم سیمه لغو از راست طایف سیمه و ادا و بجان می لطف
 نام و خانه از دختان فوجی کبک سیمه ریا تها می فرستد و ادا و بجان می لطف
 منفیله سیمه و آید و خوار سیمه ملکوتی با خدیج و کز نقل سیمه
 و لغو السیف بر ارجال کنن آواره دست غرضی می گردند و سیمه
 منظر خراسان در او ساخته لغو با خاک بر ارقه سیمه لایم لایم لایم لایم
 سیمه سیمه و موقع ال ال ال ال ال ال ال ال ال ال ال ال ال ال
 سیمه که تها خسته حد کامل آید لایم خان در ابتدا از اضی لغو و سیمه
 این جرات و لیر نمی نماید از منفیله سیمه و از لغو از مبالغه سیمه
 زخمی کونده حاصل شود از لایم دانه با خدیج و از سیمه سیمه و سیمه
 بر از سیمه سیمه سیمه سیمه سیمه سیمه سیمه سیمه سیمه سیمه سیمه

[illegible]

و متعاند انچه است بسپاه خدا نگاه بجا نگاه نسج و جبهه الدین و در وید و یک و دو
میوانیست قدم از زین و استند و آن مکان بنشینان لغوات فاحه و
نسج و جبهه الدین بقضای صوری و کمال است مغری از سکنه و استند
ازین است در پیش هر دو لغت جیاس سپرند و بعد از آن خلف الله
نسج عبد الله در بجا نوز و در وید فراموشی و صفت بد پرستد
نسج و خون او بخوار رحمت آنوی پیوست و بسر کلاش نسج است
جانبین است و بعد از آن روز بعد از لغت و بعد از او برادرش خدای
در از صلح حاشی ظاهر است حاشی است و احوال سر زار را که احم
نبرد و در وید آن و بیمار جان این آن معول و نو سهو چنان است
اینهار را از است معلوی آن خون غریب نسج و جبهه الدین و قیاس
کلمه در وید و در وید نسج علی نسج بعد عام است و در وید و در وید
جمع از فقر و در خاله لیلان بود و در وید نسج و جبهه الدین و هم
از خوبان و خوبان این آن جمع شد و زنی نسج رحمت کف و معذن
لام بهاه در وید نهاده خالص النور نسج احمد کلمه لیس برده است
زبان است بقدیم رسانید و در خلل این لغوات از غرض منهای ملک
سرفی لغوی علیه رسید در علم حال و لا معوض حال که در حصه صوبی
او و در سر زار است و فتح و الدین غلبه که در راجه انجا بهاه راجه
مستند برده خان مذکور سلوک وی این نسج بعبه نسج
و در وید و در وید نسج و در وید نسج و در وید نسج
و در وید و در وید نسج و در وید نسج و در وید نسج

[illegible]

حضرت مولانا عبدالحق صاحب

اعجازِ نبیؐ اور حکمتِ حق

[illegible]

و صاحب صوبه بنگاله سرفراز ابدی رئیس در خصوص ساختن منصب او اهل
و اضافی هم از دربار و سوار و مقرر گردید و خلعت فاخره معینا در دست
و لبه خزانه بنی از مرشد است ساه عاقل و مع الوهم و مرشد است و
در خلعت انداخته است و سرفراز ابدی که آمد و او را و دولت سوار
نمود و بعد از چند روز صاحب صوبه که کجاست و در دولت را و او را
و سرفراز بنی و سوار خان او را و او را و او را و او را و او را و او را
اما این شخصیت است اما در سید و او را و او را و او را و او را و او را
کالی و در جائیکه خان خانان است و او را و او را و او را و او را و او را
و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را
اطمینان دارد و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را
ز قلم بنی است ابرام و مبالغه اجازت گرفت و او را و او را و او را و او را
ملا و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را
درین نیز نمی مصلحت است و غیر بنی است اما تو باه من و کم خود و او را
امور و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را
لغایم کارش حواله او و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را
وی از او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را
آزاد و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را

انفک و انکار اعراض و غایب ارضان تا ابد است

و در میان آن از میان آمدن سوار سحر و صافن و از نفاس آن
 و باران یک تابان نور مکان خود صورت بر یکس منظره صاف
 اندر اندید سید صفیر از خدمت سار لعه و سعید خلف نموده ملازمت نمود
 بهر روز سیر میان آن نیز از در حدای نزدیک قصدی نشان آمدن
 خدمت نورش حاصل گشت و انتقام و از غار اقلی نفرات غایب از جهان غایب
 لکه چای و نمقصاب سنت از بله و عادت لم بله بر بدایت
 گدایان به نفرات و بر کمال سوار و بله مقدر انتقام و از کمال
 انبیا و اولی العزم سید طین ناف احکم از نرسد رایح خسرو
 بر فضا و جنت و سوار بر بله این مقوله و بله کسب واضح
 و بر الی است روشن لیکن دفع محو سوار ضلع کثرت خاک نقصان
 و جان باک سوار شرح باسی عاریت خدایان بالحمد و منزل
 ضعف کسب نفس هر بدت شب شفق نفس انور و نور کسب
 ظاهر ساخت و از لفظ ضعف و کثرت و جوع ۳ اقوتها تجلی یافت
 و کسبها در کثرت معقود گشت و با نیما از کسب معقود لا مورد
 و خنجر ملک لجور و محب سوار اوقات جاه و حلال کردید و از
 مرض و ضعف کاربرد و ارج کشید و مار رسیدن منزل حکایت
 غایت منیر گشت و روز کنش به نیت و معقم شمع صفیر از ارج

نور

[illegible]

تو بگوئی من غمزدان را که کینه و دروغ از من
افکند و در دایه و زلف زانو افتد

چنانکہ باید التفات نامیہ فلاخریہ نامیہ

و کرم در این خوش در ماند چون حقیقت نفس مع حلقه رسید جایگاه

دورانی گذشته ثبت احوال است برادر یزدان و بانگ گران

د فیلان نامی و خزانہ مخور کھڑا جھونہ بند کور تعین و مود و دیو

از رکن سپاه بگویم او مفرد و ناستند و از کم رندی و بی

و از لطافت لعل لب و از غرور طرب مهبقات نعل لاله زرد آتش

شکر با سزا کار نتوانست فرمود و غنیمت خیره بر شد مال که از غنیمت

ایک ہفتہ مسیحی کامی باشند سبل خان خانان و خان

و لعل بالسنده و خاتمه جان فوهمانجان از بی مکدر مکرمک ابو

دستوری با صند و دو حقیقت تمام بکنند و شانی بد الله
تعمیر شود و از انچه که در انجا است که هر چه در انجا

عین و موعود الیحد در علم فطرات ایران کار ارزشی است
در این سال توفیق حاصل شد که در این کتاب

در دل همگی یثرب بیانت و امرای ازوجات گذشته ترا بید
کار صحت سلامی از صلاصه روزگار و دستان ایشان

کارهای بسیار و اهل مدین در بیاد و در نفاق و بددات
و لغو و خرم و خشم و در بار و زکریا و اکر و زکریا و زکریا

خاست زن و در رویه بگریخته شد از آنجا که از دست بدو عارف

عالمی رولوں کے درمیان میں سب سے زیادہ اثرات و حیثیت

و درون قدر و قوت عظیم خود هم می بینم بلکه درون

عزیز میرزا لاری را به برادرش بادی و خود او را نام سلطنت بر حیدر

مستخرج من نسخة المخطوط في مكتبة

تبعین نمود و ساعت سه و پنج تا شب و نصف از راه گشتند
و غرض از این بار مفارقت لکه خوش ملک است بممالک
در وقت سه و پنج و هم شد خلافت از راه گشتند
حاجان است و هم حد و معلوم لایزال و عبادت ایشان سکوه
کرد و در خلال اینها خبر فوت فتح خان پسر از کماله سمیع
رسید لکه بعد از آن چند بجای حضرت شاهنشاهی و در
یافت لایزال با سوار و و کماله را پسر و باقی بیول از و گشتند
او بعد از آن در محو و معلوم حضرت شاهنشاهی باشد
و فرزند آن و و ملای از خدیو و و کماله را پسر و کماله
سیر ملای و و کماله را پسر و کماله را پسر و کماله
همان نزدیکی یکشنبه با جل طبع در لذت و لذت
و کماله را پسر و کماله را پسر و کماله را پسر و کماله
اجه فحیم سوار و کماله را پسر و کماله را پسر و کماله
و سیه حضرت شاهنشاهی را پسر و کماله را پسر و کماله
خود نیز بر سر و کماله را پسر و کماله را پسر و کماله
و کماله را پسر و کماله را پسر و کماله را پسر و کماله

و چون بهادران بکر منصوب و تقصید او متعسفند سر اسیم
 خود را بجا بجا انداخت و مدد و مشعل او می
 سپرد عاقر اقبال گردید و بسیاری از کفار شقاوت امار
 بیمنع عادیان عرصه کارزار بر خاک بپاشیدند و در آن روز
 آنها اسیر شدند در بنوقت خبر سورش بکمال و در کست
 میاسکه که مقصدی خطب بکماله بود و الهامش نمود که اگر موی
 طوطی از ما الهام و نصرت فرماید غبار این سورش فویدی
 خواهد فروست تا که در مصلحت بلکه منظور داشته
 سورش و لایق شسته بهینه بهاد و بهت جهانگسای می نمود
 چون حاکم بر ملازمان غنیمت دولت در حوالی اگر بود و را
 گذاشته بر کنات صوبه الهامش و ای خود را که بکماله
 صفحان و اصف خان و دیگر بنده ثانی بود و بعضی سحر
 شدند و بجهت خرج این لشکر مبلغ سی لک روپیه را نه از
 حاصل خالصات صوبه بهار که رای کنور دیوان فرام
 آورده بود و اگر بنده بعضی از ارکان دولت
 خصوصاً اصف خان از عرصه که در صوبه الهام و جالبه

۳۵
 ریس

دستند امقدمه را بلاس و یک در نظر حضرت ع
ایستاده و او نه لیکن انحضرت از کمال حوصله و
روماری و نهایت محنت و دلیلی که بان کاهن
منه رفت و استند اصحاب خوف از باب شدن
التغافل می نمودند شرف پیرخواه عبد الصمد شریف
تسم را که خدمتکاران حضور بودند حضرت
سایه های تیر است نوی داشت تا زبان عفت
ایستادنی و اسماح و طلب حضور ملا و است انحضرت و د
و استقامت زبانی و سخنان سیری متفر را و حواله
شد و چون رلف با این فرمان و محنت عمو ان رسید
انحضرت ادا استیصال و لوازم تعظیم و احلا ان کما
آورده خواست که روانه ملا و است بدر عالم بعد رسیده
لیکن ادا انجا که عبار سورس و لایت زو لغات رفیع
شده بود و افاغنه بلا عیه در انجا و در میا لقب بر د
بودند مقتضای وقت و ملا خط زمان صلاح و رعایت
عالی ندیده در انجا با و توقف فرمودند چون رلف از

نند های فرا حد ان بود او را در خدمت ملازم الدو
 نگارنده نشسته رخصت معاودت نداشتند و طبع الام
 انکه اگر حضرت سانسای با ان یک یک دست بدر
 عالمقداری سافند و همان سال فتح ممالک
 و کن با سهیل و صهی صورت پذیر بود و مالی نوحه
 اسان نیکین سورن و مالت ترقه و دفع افغان
 نیز امکان عقلی نداشت و نوحه مالت تمام حضرت سانسای
 تمام مملکت حضرت توش نیکو در دهها بار عجب کم بود و روزگار
 در موضع لا و در مریض نداشت ۵۵۵
 و پیشه مورسند بر از توج هر یک مطابق سال چهل و
 بیست جلوس اگر سانسای حضرت سانسای با نسی بار
 سوار یک سلسله و قبیلان سلج نامی و توخانه ارسته شوج
 خدمت بدر عالمقدار استند و همکین مرنو خاطر و کجا
 مظار ان بود که عیار ملائی رضیه میر فخر لطیف حضرت
 عرش انسانی نشسته زلال غد جوای فرو شوند
 و در مرتبه هر خدمتی که مامور گردانند رضاجوی طار
 افش را بر همه مطالب مقدم داشته از صمیم

حضرت سانسای از مردم مملکت حضرت سانسای
 در دهها بار حکم بدر روزگار و اوج مملکت نداشتند

و صدق نیست به ان قیام و اقامت دارند و چون
در توجیه موکب ظهورین مختصت عرش استانی
آمار اندر رمانده نرسیده از مرده وصول فرزند اقبال بلند
جوانی از سر گرفتند و خاطر مرت میرای از حقوق مدار
سینت آمار قره العین خلافت ایالتی و اراکس میر
در بیج و سار ان بیکامه پرواز گداخته حضرت شایگان
معالایست میر و در درگاه کامی هستند و چون موکب
کیمهان سکون توجه آماده نردن احوال از رانای
فرموده و مناسقاتان شده است که پیش آمدن
حضرت شایگان را با علیس رفیق کار خود میداد
که سپاه و درونی سکون در وطن است اقبال
فراجه انده بود و بکنار و صریح و صد آینه و حبش
ادای طاهر قدسی مظاہر حضرت عرش استانی
شدند و غار و سوس و نفوس و خواستی صبر میر
و فرمان عاطف عنوان روف سدور یافت گردان

ان فرزند با بن روشن پسندیده نیست و بر کف عاقله
نموده که فرزند با بن کز چشم بجایه پدید آید اگر مطلب
اطهار جمعیت عرض بپناه بود مجرای او شده باید که
مردم خود را محال جاگیر آنها رخصت فرموده جریده
نمی رسد نباید و اگر بنور سایه لوسی قیامت ارجاب
ما سطلین خاطر نه مناسبت آنکه عمان معاودت
بالهاماد معطوف دایم بر کافه نفس تو هم و تفرقه
ارحواشی خاطر ان فرزند دودوده شود کلامت نباید
و خون این بنور سعادت بخیرت سایه پای رسیده
متجربانند که گشته رای مسر این ذره دل باز
نستن در امانه لوقف فرموده غرض است محبوب
میر صدر جهان که سیران بن لعالی منصب ارباب
حضرت غرض است سالی اشخاص است و در سولا
حکیم کلامت حضرت سایه پای رفت تو
بپایه سیر خلافت میر ارمال فرموده ترضهون

اگر نیرب باطلان جهان جهان بسباق و در روند فتح اجماع مقبول است
میجوید و نیز رفیع حالت اشراق و بسوی یابید انفاق و انوار فرمان
که قدم جانشین نهان با بهار معارف و یابید عجب افلاک
نیازمند در باطن انحضرت کاکر و دستش فتنه رشتند ای
مجازی را و خوشی نیز چنین بکمان ساخته و روزی خیزد عمر
از سعادتی که در بر گرفته اند که صدق باطن اندیشه
در عرصات غایت عین بر توان کند و عوالم از و سداوت میرصد
که راستی و شرفی او خاطر از این حضرت است اگر چه درین
دبات از احوال انیرب در پاسته بی پایه خلف معروض دارد
و بعد از حفت بافتن میرصد بر همان روزی خیزد در انوار
وقوف فرموده غمان که حبصوب الهام معطوف است
و معارف آن فرمان صادر شد که بصوبه بکمال و او در
و بجا کبر انور و زینت نمودیم که آن خود ساده منصف کرد
و بر اجماع کسب فرمان صادر شد که انوار است را بطلان
دره اناج خلافت و سهر بار سپرده خود منجی در گاه کتب

خورشید شمس در سلسله جلال و در مشرق و مغرب
 ندیده اند و رانی متعقول موقوفه داشته در عقده نوبت
 آنگاه و درین هنگام که مکتب سینه خورشید است
 متوجه دار الخلافت بود و جمعی از منافقان هرزه در آن
 در فضایی ناظم از جانب آن توره العین خلافت عرض
 رسانیده اند غالب نهی ساخته بودند از جمله صغیر یک
 خط اصناف جهانی و منصب دولتی اختصاص داشت
 ابریم هرزه درای ولی فروع کوی زندگی را و بی سمنو در چون
 اما و بی بی و خواهر بود که از کور آن خود با عمل ران بها
 بوسیده و در میان برستم بکس و شناده معده ایا
 مکتب انسانی در آما و بول سعادت و است و ط
 نیم در اس و شب سبیل در یک مقام خواب کمره جراحی
 کند کاری که بار او بسیار و بعد از آن که تحت سلطنت
 و از یک خلافت محکوم جهان افروز خاکی ایا
 یافت آن سبک سرام عرصه بدایه کمان زبیدی نمودند
 ساهاه جرم غش عذر پذیر گردانی او بروی او بیاد

برستوبها حضرت عرسل است که بنیامست و در آب
ارجمه مخصوص داشتند و از آنکه نه در نجس او که نشسته بود
مرا حسم و نوایرش طایر شاخته است بحسن خاطر سوزیده او
شدند اینها را نواید و صفت بالونی باطله و حضرت
است نهایی به بلد فاجره العباد و در آن حادثه را که
و مورد جمعی از عسکری فرستاد و در مجلس شش
با این حضرت عرسل استیافای راه سخن داشته و حرم
ناماییم از جانب ان دوره التاج ملافت و در حلقه و
بنیامیه و در کج موصود است اندکی را بار و امنموده که
ملا و مان خود طایر حاکم سلطان کشیده و قاه بعضی
میرسانند در سلمه بام خود و در محله روزی که حضرت
او ای خاطر و طایر همه شدند و از حضرت از و طه
حوصله و در بسیاری کثیر اظهار از روی و برش منع نموده
آنچه در میان این دو بزرگ است به پوزندگی علی
و در رابطه عقوبت و در میان بود از و کج این ابام
سبحان الله الفضل است که از سحر او نایم در میان بر

و آن سر و فضل انسا رود است و تفصیل این احوال آنکه
 او از آن براده و دولت و متاع لغت است و استقامت
 سه اتمه تر شده در رشته ساسای و منبر ارد است
 واده است خوش مغرور گشته با خد او در اوده بحقیقت
 در مقام سر کنی و وفا صفت در اوده در خلا و ملاک
 و صریح خاطر نشان حضرت عرش انسانی منمود که چون
 غلبه بر سوادیری را نمی شناسیم و بیا بدست براده بر لب
 مدار او ملاکت کنیم باید بدان چه رسد و این خیال که
 باید و نمیشد این انحضرت نموده بود و بنویسد که حضرت
 ساسانی در انجا باد لرزه داشتند و از باب
 غرض بر زور نغمه و بر ساعت بقدره کوشش و حضرت
 عرش انسانی نموده سورس او ای خاطر قدسی مظهر
 و احیاء اگر ای ارمن بران با طاعت حرف مفید آن
 به یک طرف و سقیفه سازان عاقبت بنده بس کوه
 معذرت و کاس اصلاح می توانید و امی را بر
 احلاصی و جانب دار محمول میداشتم و بر خلاف همه

سینج را با خود بکشد و با خدمت سانساهی بکشد و فیه دهنده
لاحرم فرمان شده که سینج سپرد خود را با آنکه و جمعیت خود
در صورت آن که داشته جریده متوجه ملاذمت شود و چون
خبر طلب او بوضع خدمت سانساهی رسید آنکه و
امور از روی بقیه بوزیرم داشته که چون سینج خدمت
الحضرت رسید بر تفت و سایر بر آنکه و در کل حاضر
را از مامورین حجامت اقدام و در میان کارها
فطن باید در گاه صورت بکشد و آنکه و از آن مواد
محقق و از آن و دست بکشد و این باید و در مملکت
واقع قبل از وقوع باید کرد و صلاح کار منجم در آن
او با فیه راجع بر شکست بولس راجع به بکار که نگاه او در راه
واقع و در ملک بکشد کانی در گاه اعظام و است
طلبیده با و فرمودند که چون سینج جریده متوجه در گاه است
اگر سه راه بر او گرفته کارش بتمام رساند و مسمول و از
و در احم بدفع خلع کشت او بر صا و رغب خاطر تعدد احد

نموده بدانصورتیافت و توفیق رفیق او گشته و چونکه
 پیچ از حوالی ولایت او میگذشت راهزنی دست
 باند زودتی مردم او را بریشان ساختن او را قفل
 او را دزد او را در الهام و درگاه آسمان چاه و سیاه
 و این اول کاری بود که از بندهای حضرت مسیحی ^{علیه}
 آنکه و غریب ربعی و براس در دنیا جا گرفته اگر چه
 حاد انتمی موجب برتانی حضرت عیسی علیه السلام گردید
 لیکن سارین کاری که بر شمس نو کردیده غده خاطر
 حضرت مسیحی غنیمت از این پیش درگاه بد
 بر او را نمودند و رفته رفته آن که در دنیا لطف آمدن
 است در دنیا حضرت عیسی علیه السلام
 سلمه میام در دنیا و در دنیا چه حضرت مسیح
 را آمدن آن حضرت بدست پر زرب

رسول حضرت عیسی علیه السلام که در دنیا و در دنیا چه حضرت مسیح
 رسول حضرت عیسی علیه السلام که در دنیا و در دنیا چه حضرت مسیح

چون آن کو را کلیل خلافت روزی چند از او پیوست
 ابو الفضل مخمور بود و بنوا حضرت عیسی علیه السلام

فیه بعد

مهد مقدس سلیمان سلطان بکم رانزد و البان و رده
ارجاجت برآورده با انواع عاطفت و دلجویی پس
مکسده همراه خود بکلامت آوردند و فتح بکلامت
و طاعت و اسباب خاصه بفرم فرمود و بکم عیادت
نموده و ارساله استند و چون بکم بد و میرزا الهاماده
فرستاده برای استیصال برانده بادا بکم ملاقات
نمودند و سی امرا حرم بیدار و فتح حضرت عرش استیصال
مقتدر بکم رسانیده بکمال کام و زنده بکم بکم معاودت
نمودند و مهد عیادت بکم ایضا و خلافت را بکام
بکدام حضرت عرش استیصال بکم امیدوار ساجده ملک
نومها از فرات خاطر خوشید مظاہر و دود حضرت
در مراقبت و والد معظّمه متوجه درگاه عرش استیصال
نمودند و بکم بکم بکم بکم بکم بکم بکم بکم بکم
موقوف بکم اعنفا و فرستاده بکم بکم بکم بکم
ارساله استند و مضمون غرض است که حضرت بکم

که قبله خصلتی اندوخت ایستند را گرفته و فرستادند به سوی محل محرم
فصلی که فرستاده فرمال شد که شما خود الکاشی اسمعی را از
این نماند بار عرض است ننموده مصحح دوست محمد
از مال و اسفند که چون آنحضرت رفتم عفو و عفو
این بنده کشته اندامه دارم که سرورانی این را
نظر داشته خود را از مردم مکانی الکاشی نماند
و عرض کند که چنانچه بالعصیر است. او را عفو نموده
شما بر عیالات خود را سالم حال او نموده ملا دستان
میزبانی را رفع نوبت این فرید و دوست محمد را
ملا دست فرستاده که اخیار ساعت استانبول
منجمان باد ساهی کلبه و این بنده در بر قدم سجده
بجا آورده متوجه درگاه است حضرت عیسی است
این رباعی را که از در ادب طبع خفیه یک اصغر است
در منور سعادت علمی نموده دوست محمد را حضرت
معاودت فرمود در رباعی ای حبه زمار رسم عادت

ساعت ۱۱ اوراک وصال راجه حاجت ساعت اول

کند کب سعادت ساعت ۱۲ ساعت پنجم یعنی همان (۱۲)

ساعت ساعت بعد از رسیدن این قهرمان

محافظ عنوان حضرت ساسانی بر تخت شرف

شده چون نواحی دارالخلافه رسیدند حضرت

برسم مکانی یک منزل بنشیند ساقی ان کور اطل

سلطنت را به نسرل خود آوردند و در دولت راجی

السان در سعدین اتفاق افتاد حضرت ساسانی

فرق بیاری مبارک ان حضرت نهاده شد

ممد استغاثی روق وصال فرمودند و حضرت

استغاثه استاق بحال همان ارای ان فرزند

افا است نورانی ساحت انکد گوشه دولت را

در اعوش غرت گرفته بدو تهنیه آوردند و حکم که کس

سلطنت او از او کند و دوازده هزار نفر از خدمت

منها و مفت زنجیریل برسم سگس که راستی در آن

سعد و پناه و چهار زنجیریل بر دوازده هزار

سعد و پناه و چهار زنجیریل بر دوازده هزار

۴ کور اینند

و سهیلان بخشدند و بعد از دو روز بون نام نسل
خاصه انعام فتح دکن که در زندی و تنه دوی بر پاو
ستند در خطه سکبای خوش فعلی عدلی و طلبه
نداست با این درخت و دستار خاصه از فرق
مبارک خود بر گرفته بر سر عرس خیرات سبای
نهادند و حقیقت این سه دانایان کار اگاه بگوشت
و در بین ایام حضرت عرس است با تمام خیرات
سبای رستم غفور اکرم راجه بر سر سکه بود که در احیا
کوه سواکت است سوار و پیاده انتشار داشتند
دستوری یافتن حضرت شایسته ای تا بمیدان بمانند
در شایسته به بنوبه ایها ارشدن چون حضرت
عرس است با در یکام نهفت در مات منصوب
دکن حضرت سبای را بر سر زانای منفور حضرت
فرموده بودند و پیش از آنکه مهمان کام رسد عرس
بکال و واقع شده با تمام راجه مالک شده را با پیوری
منصوب الیها بود در حرکت آمده چنانچه لکاسه ملک
واله دکن

و آنچه بپس گشته در بنو لایع صواب است پس آنحضرت خدای
تعالی و موهو که جمیع اسم را نامزدان فرزند نمود در بدست
یعنی موافق حسن انجام یافته لایق دولت الهیه پیر وی گشت
ان قوه العین خلافت صورت تمام برود و ان غایت نام
ان فرزند در دلو ان قضا فرود کلاک نشسته برود و لاجرم در
حسن سیده ان کو بر اکلین خلافت بموجب حکم پدر بر لوار
بیماری غیر دزی بر ایات فتح و نصرت بد الصواب است
و جمیع از ادای که اسامی آنها نوشته می شود بمواریس خدای
سزا گشته در خدمت ان دره التاج سلطنت و سوره
بافتند اسامی امرا ی کوکب برین رتبه حکما نه
بدی سکه و ما دهن سکه و رای بودار گاو و هوج و اسب و
سج و دولت و فرا بیک در اید و ولد و احسان و
و بداد و اس و حاجان و دولت و ولد و اسب و خواج
ولد فتح الله و میر که امی در اجه بکر با بیت و رضا
و یک لیا دل و ملک سکه و ولد نموده راجه اسلام است

همو در طاهر خستند و منافقان در طلب طمعات خست
شاید ساری با ناس و کینه و نود و در لطف حضرت عرش
ارستیا بعد از رفتن ملوک و اوندان بر سران ساد اکاه و دل
مبغام گذار و که انیم بر احکام انحضرت را نموده او امر الهی
لطف حق بر حق مایه متوجه دست معصوم شدند لیکن ارباب
دخل و خور کار با مان لوازم ان نمی بردند و با این یک
جمع هم ایشل میخواستند بهر ده خود را سگستان
و اوقات ضایع کردن چه لایقست که معلوم انحضرت
شد که ما را کومسان بر نمی آید و بر روز محکمه پناه برده
یکی که از نمی کسر و با مان نباشد بحکم نمی بر و از
و تدبیر کار او سمح در آنست که افواج ارجار خود را اندک
کو را بطریق فرعه در میان گیرند و بر فوجی انقدر باشد
که از بحال اتفاق بان مقهور و دچار شوند از عهده او کوا
توانند بر آید و اگر دولت خوانان بر دشمن دید صلاح
جمع مردم کن عیادت پریشان احوال آنکه ظلم خود را این مرد

چنین سعادت بیحواله باسن ملک اسامی روشن شد
 بهمان جا که خبر خود شنید و در خوران مهم سالان بر اصل نمود
 با جویان و آن متوجه استقبال کرد و به ایام که عرصه است
 حضرت سانسای میامع غرور علل رسیده تخت را بر ملک
 قدس خود را خدایتان کو را اهل خلافت و شافیه
 فرمودند که چون آن فرزند در ساعت معهود حضرت شد
 در ارباب تنجیم محبت فرامی که درین زد یک شود و کجور ملاقات
 نمی باشد باید که مبارکی و خیر است متوجه الیها باد و درگاه
 خوانند باز ملا و دست کرد و چون این منور سعادت دارد
 شد از فتح کور کوچ و موده زد یک فخر اناراب چون
 عبور نموده متوجه الیها باشند و چون بان مصر سعادت رسیده
 روزی خدایا دعا می گذرانند زور شنیدم فرودم سوال
 هزار دوازده هجری بعد از نعت ساعت بخت دقیقه
 اوقات همان او روز به برج خل سعادت تحول ار را فرمود
 سال چهل و نهم از عهد خلافت حضرت عیسی استانی
 اغارند حضرت سانسای عرصه استی منیل بر مبارکباد

نوروز نگاشته کلاک اخلاص کرد و اندیخ بود اندیخ ز لوار را اندیخ
و چون قبل از این حرب الالهه در بیان یوسفین برپا
بایک یوسفین دوه غده مصحوب در سبب خواص غایت
شد بود این سبب را اما سبب به تمام در آن غرضه
شدت نموده بود و سبب که برین من زبان خود بر روی
کایت کرد لوار را از توأم زد و در میان این دو والد سلطان
حسرونقاست آراها کجایه عدم کثرت و تفصیل این حال
نمک در بنو لا که حضرت با سبای بابا با دست لطف زد
ملکوتی در دماغ این غفک شب بهر سید و انوب خود آید
بر مراجع این سبب است در دو سبب خد و که باید عالمه
خود می کرد و در ملا و سبب حضرت عیسی استانی
همواره به کتاب و صریح اخلاص و عقیده البان را در لبا
غیاقت و مدار بهر سبب باران کثرت بهر از غم
در رسید و در آن کجایه لطف فرمود بود
بایکی از هم این خود کثرت کوی کرده بر این سبب و پوشیده

رستایان خود افسون خویش بر حالین قیامها و بعد از آنکه
افیهان کار خود کرده بود و خانان محل توقف یافته مرستی
ملا و منت آنحضرت فرستاده ازین حادثه آگاه ساخت
و تا آنحضرت معادوت فرمایند روز کار او سیری شده
نود و چون کلا ستمین اصل حرم بود و الفت تمام باودا بستند
خاطر قدسی مطهر شد بر اصف و این مصیبت آنحضرت
کز آن گشت و حضرت عرش اسباب اریو افتاد و وف
یافته فرمان در بحال مسدود عملکاری صادر فرموده
تسلی عیش خاطر فضا نشاند و از سواخ این ایام حق
خواجہ عبداللہ است بہر گاہ حضرت عرش اسباب
خواجہ عبداللہ خواہر ارادہ خواجہ حسن یقیندی است
کہ ہمہ قدسہ حضرت عرش انسانی بخت ساری سکرم
در حالہ نکاح داست و از جانب بہر رسید طمع
است قبل ازین باد و برادر خود خواجہ بادکار مدبر و
قسم سکرم نامہ و خواجہ بر حور دار از ولایت آمدہ روز
حب با نسای سپہ خواجہ در دکن بسر و در جا کاری

و ترویدی پس آمد بر سر برادر در میان کوه شمشیر داد
در وی خور انما بان ساختن خون نازمت مانند روزار بود
مکوه نشان در سطح سنده در راهی رفت حضرت عیسی
موتند و رفته رفته کوه را بر سناش و قدر و ای انحضرت بر آب
نمیزند انصاعده نموده چنانکه خلیفه عبدالله درین مقام منصب
برادر با زهدی و خطابت و کلمه با کلمی است و هم رفیقان
و کاتبان ان ماطنت شد صحبت با او و یک گفت و گو بسته
در خدمت ان حضرت از خواججه سکون می کرد و ما که زید برگاه
حضرت عیسی را یافت و خلیفه با دو کار روی امید بهاد
و خلیفه از خواججه است از این با جانب تا او بود حضرت عیسی
انکه خور اقبال و سعادت ارمای حال خواججه عبدالله
سازمت و است بمنصب بلای و خطاب صفدر حاکم
امتار بخشید و برادرانش نیز بمناصب مناسب فرق
عزت بر او احده نهفت بر امانت عیسی را در صورت بهاد
و از تحسین منزل عمارت نمود و است در هر یک مقام و کلاه
از ارجح عفت نرفت بفرستاده بی بسیار رفته به ۵۵ ۵۵ ۵۵

چون مکتب مرسوم بنمای از فوجی بصره الیها بالنهت فرستاده
و بر پیشه نظر حضرت کورین بود و یکم حضرت عربی
از صمیم طبیب خاطر بحدای ان تیره العین خلافت را
نموده ملک ازین حدای نهایت از روی دستمه جمع
فته جوان و افق طلب روز لغو بر ساعت مقدمه بر تیب داده
و حنت از ای خاطره شمس مظاسر مسکرتند از جمله ساله خولون
انحضرت را در سگاه سخن نامه بسیار دایمی بجهت دور مکانی که مکتب
انوار کجایه الیه ردال اطلال فرمود و یکی از دافق نوریان حضرت
ش بنمای نهجانه را یکی که در سلک خواصان نزدیک انتظام
دوست تیب تعنی بهر ساند و ان به ادب سفته خواص
و مکرر شده بهر تبه بانفاق کر خند و خواستند که از راه غلبه
منعارف خود را بدین رسانند در حجاب براده و اسال
بر در کار بهر زنده جم حقیقت حال مباح طلال رسد و انوار
منع از دلو ساران نامون نوزد و محبت گرفتن ابها با طراف
بسالک تعین شدند و فضا را در عین شدت عصمت
و انتعال الش فدر رسته را دست و کردن بسید ملاوت

عالم رکنه

فاه ساخته و حکم شد که واقعه نویسی را بوقت کنند
 و یکی از خواص این خواجہ اگر دزد و دیکری که دست خط را در
 باغ نهان میبرد و جد و جدی را شناسد مکاران را در یک
 روز پس حضرت در پیشانی شالی خطی نوشته و در میان دینی
 باید نسبت شد که آنحضرت را داشتند و در حاکماری
 و موعظه و استیلا و غیره پس خطی در دیوارها گذارد و راه را
 و زمین را دزد و دزدان این قضیه را از باب غرض اصداف
 بعضی حضرت عیسی را سبکسانند و خاطر مدبران آنحضرت
 سحر سخت و زربان الهام ربان که است که ناما از در
 پوست کنند آن کو سبک در حضور خود نفوذ ایم از فرزندنا
 عی که ادبی را پیش خود است کنند و جمعی از بزره در امان
 انکس که میبوسند در کین فرصت برون دست او بر سخن بجو
 بعضی رسانیدند که کیفیت ایشان بالارفته و در رات را
 انقبون جمع است زباده از آنجی طبع است تواند کرد و سحان
 در حکام طغیان کیف و استیلا می ان عیسی را ج بهم

احکام نهادنت انجام از این شهری فرمود و در حدت
 ایشان بحکس و امارای خرم و حرانیت و در اعاریت
 و طعنان آن آری خود گوی که شده و محفی بسیارند
 است که ماکر زبانت حکم افس کلم و صورت و لوا دارد
 معتر خاطر فیض با تر بوسه که ان احوال آن بود و طعن
 منقوط) بان دره التاج خلافت داشتند و از بار خج که فامه
 اباد الیاد عمارات انجا حکم اساس یافته بود
 شرط اسف و دره افس بود و انی صواب مای خان اعاضا
 ف نمود که رسم و سکار بالها بود و بفر برده
 روزی خنده در ان خند و و نیاط سکار پرداخته حکم گوشه خود
 همراه به از الحاقیت بیاورند بابرین اید صلیب و دو به
 یار و هم شهر نور ماه الهی سنم برار و در ده محیه
 در ساعی خود و مختار ابات اقبال صوب الیاد و ارتفاع
 و چون بنیاد کرده هی از شهر است چون بر تیرت
 خواستند که برکتی کنند از راه دریای و نیاط و نفرت

نهار از آسای راز نیست ز درین نیست و برخیزد طاعت
دست و باز دهند درویش است نوال بخت گسینی را با آب
ناز تر با سفید و بجم و میان دریا توفیق واضح شد بعد از
طلوع صبح ادای عظام گشت با خود را پیش آمده سعاد
نورش حاصل نمودند و از نور عالم سهیل دور یافتند که ظهور
ابن کریم نجیبی امارت بود و جمیع بندگان بکون اختصار بجا
لکام گشتند و نمودند از آنجا پیشگاه او مال و مال و سعاد
انگاز افشا و روز و یکبارگی باران شد و معارف
انحال بر ضعف بهای حضرت در کم مکانی رسید چون
ایشان باین نورش راضی نبودند خدمت عرش آسمانی
حمل بر تاختن سپید نمودند درین دهر روز باران مجال این
فرصت داد و مردم خیمهای خود را بیرون توانستند آورد و غیر از
دو تنجایه حاصل النجایه خدی از بندهای نزدیک و دیگر خیمه و
سایه و بنظر در نمی آمد و خیمه های حضرت در کم مکانی
مستوانه رسید و ضعف البان آنها گشتند آدمی یافت
دانا که خدی از بندهای حاصل را که اعیان و نام و صحبت و

حق قول آنها بود و در سماع بقیس خود ساختند و حصار سببه
خبر رسیده که حال البان و اگر کون شد و اطا قطع امید
نموده اند اگر در نه وقت به لغت بزند بکس به سعادت و بدار
الباقی و ثابت انداگر زرخان معاودت معطوف دانسته
و روز دیگر ایجاد قفس به خویش که بهترین عباد است رفته
احوال البان پس در بیان یافت در خند و استند
از ایشان سخن و صبیح در کشند بان بارای گو مایه
نداشت زبانه امیدی در او زدی بوداگر ز نقضای ابرو
رسم داده طوط کزین کلبه اندوده کشند و به دست
شد باز دو آورده که ان منند ارای مار گاه
ایجاب کزین طوط رای تعالفت و ازین عالم جای
هستم در سوزید و گریه و زاری که ما کز مرد عالم محبت و درد
دارست از حضرت عیسی اسانی سوزید و رسم جد
ایای غالتقد از خود موسی اسد و زرش راستند و دلها
ما هم در پوشیدند و لغزش معش انسان را بر دوش
غرت گرفته قدمی چند متابعت سپردند هم صحن

امرار تلووت بر دوشسته سعادت جاوید اند و ختب الکاه
نوعشس را در دانه و سلی سامته بادل را در دوح جو
بد و لنهار معاد و ست فرمعه و خدی نما را کس آفران
منصب دار و اراحدی و ساکر و عتق و نواقص الحکم
سعادت ندرت کند و روز و کفر غریب اس فرموده
را از ان لباس بر او بید و بجمع افرار منصفه اراحد
و ساکر و عتق و نواقص الحکم در دست و عتق
نوعشس بر حضرت فریم مکانی را در عرض بازده
بدیلمی سائیت در جوار افاض الاوار حضرت و مکان
اما را البدر مانده است جاوید سپهر دند و به فرمودن حضرت
رهنمای بر سر راه و به فرمودن حضرت
اقبال لصبوب الهماد و عطف غمان نمودن بحب غرضه
حضرت فریم مکانی و نقات ارا ان عصمت قیاس لحد
که اراحد و انی حضرت ساهیه رسیدی تحاسی و مال
را بابت غممت بدر یافت ملا فممت بدر بر کوار بر او را

منوجه دار الخلافت کرده اند مانع از دومی بگویند لای از ارجا
منتهی شده است بر مراتب طاعت و عفت تمامی گرفتند
از دوده آید و در مصیبت حضرت در کم مکانی باقی بماند و کعبه
سکین عیسم باشند و جمع که از او اطاعت گرفتند و دوام
شربت مقدس محبتش بعضی ابرو رسانند و بانه
صدق و کذب ان بیرون ظاهر شود و حضرت عرش استیلا
از نوید قدم حضرت ساهی مانع از کفنه پیرن پیرن
بر خود بایستد و تبارخ روح جنبه شده بر او دوازده حجره
حضرت ساهی بی در یافت ملازمت بدر بزرگوار حویش
سعادت جاوید اند و خشنود و بعد از ایامی رسوم نوره
و ادب ملازمت حضرت عرش استیلا فرزند اوست
در اعوان عطاوت و هدایت در بر کشید و غمزدای
دل اند و لیکن شدند و به نامی اطلاع این بر عیسم
سادی فرین و منافقان و اقوه طلب تحلیت رده و عیسم
کنند و جهان را رونق دیکر پیدا آمد زور کار که بر سوارید

بیستم

درآمد

داست اولم و یکس یافت فضا که چشم نموده است
 و صحبت بازگردان خواب غفلت افتاده تهاوه یاد
 و کوس نماند اواره ساختن حضرت سائده ای
 ملک قطع الاس که رانند نه ایک که رویت
 ان بود بادوست عدد مهر که یک صد و یک فورن داشت
 و چهارده بجایه نوله و یک مهر بیج نوله یک مهر بیج نوله
 یک مهر ده نوله سه مهر بیج نوله بیج نوله و دولت چهار
 رنجبیل برستم کش که رانند نه بعد از وضع این مجلس
 بدولت و سعادت ابرهم ده حاضر و عام بر جاسته
 درم که خلافت شد و چون حافظه سی سلطان
 اطوار و اوضاع حضرت سائده ای قدری کرنی داشت
 زمان معرمان که کلبه نجمه رازمای الهی بود فرصت
 کوهای نیت باطن کایت الین و میرای کین را
 نزل دست ما و حمله که بر ما است و حضرت سائده ای
 از روی ادب حسن ادای معروضه استغناء حضرت

چرا خاطر خود را بفرستند بسیارند البتة الحمد لله که درین برهه امری که باین
اخلاص و نفاقات داشته باشد تا حال غده و لطف و نور
آمد اگر جمعی از ارباب غیبه رضی الله عنهم خوردن این بسیارند
برویش استندین خاطر این مومن باشند حکم شود
که مندر روزی اخذ نموده در ملازمت نرسد و سران
خود زود و ماحقق حال خانیست ظاهر کرد و سایرین
جای استراحت السان در عبادت خانه مقرر فرمود
و خدی از خدمتکاران معتمد بطریق دیدار محاسنند
و پیوسته همسرهای حضرت سائیهای بخند آمده
دل نواری و خاطر حوی نموده نداده روز بدین بخت
اصلا فریاد پیاوردند و محنت خار نکشیدند و در
بکشد و سنوری شد که بدو دنیا جویش تر رفت برند
و خدی از بندهای السان که از غضب یادشای گویا
بجای راه داده بکوشه خردین بودند ببار بدستور رجوع
کردند و در خدمت حضرت سائیهای بر روز بکوش
ان شاء الله

بزرگوار خود را مستعد یافته مسمول مرا حتم می گشتند
و از غریب بواجح آمد و درین ایام رویداد اما که حضرت
ساحیله کران باز نام فیضی داشتند که در جنگ
فیل بغایت قوی دل و شدید العداوت بودند
فیل که متجاوز شد تا او را انداخته شود و در فیل
با و ساحیله کران نمیدانند و همچنان در وایت بام
فیل دست که او بنشیند در جنگ فیل بر انداخته بود
حضرت عرس سبک کم فرموده که این دو کوه
که این سنگ ماهم سنگ اندازند و درین زمین نام فیل
از حلقه حاصه یک نفر فرزند که بر گاه از آنها رد نمی
غالب اید و زبون ساز و فیلان می توانند اکتفا
فیل بد کورار کین را اندک گویند و این فیل را
اصطلاح سلمان طاکمی فیل نامیده و این مصرع
حضرت عرس استانی است که در وقت محبت
حد با حاتن فیلان رکش خاطر آورده اند و حرجی و لیکه

او چهارمی نهند از اخراجات آخرت و گاهی چنان سینه
 کفایت فیصله غالب اند و میسر انداخته دشمن را بندگان
 خائید و ضایع است هر یک سیاهی غلافی از عالم خوش
 اخراج و موعظه از این سبب بخت نماند با خود خست سیاهی
 و حسرت و آهاس نمودند و پیرسان بکلیت از درون کائنات
 نسیب و خیرت و عیش و شاد و هر یک سینه و الا قدر
 نماند از درون بخت جای پست و تناسخ و بدین متغیر و موحود
 که کوه اندیش از راجع به این سخن گفته اند ای جنب
 بعد از این و محلول است باز فدا کنی تا نثار علیه و تسلط
 خست و حریف و خویشتن و علم و درون که در دین و موجب و در دین
 فدا کن نهیست و بگو ای غم و جمع است بدایه حضرت
 سیاهی و فدا کن از سر اول و تن فدا کن تا مع اند
 کل و حریف و سیاهی فدا کن از سر اول و تن فدا کن تا مع اند
 و در دین و فدا کن از سر اول و تن فدا کن تا مع اند
 فدا کن از سر اول و تن فدا کن تا مع اند

[illegible]

و در آن بهر شدت بازماند سازاوده و بعد از خدمت خود
 نیز کوهی شافیه و رایت ادب و پاس و شافیه عرض کردند
 ساز و بهای بهر حرارت و کتب و رضانده اند و در آن
 واقع شده در راه ملک سخن به تفاوت عرض کرده اند در آن
 زلفه و بهر سخن کفیه سنان جلال و کتب و شافیه و در آن
 زنده که جاوید و نبات آید و شافیه و ام مخصوص حضرت امیر کاف
 و خلق او و صفت با جانی و شافیه که بهر که در مجلس شافیه
 عاقبت چنانچه اصل رسیده و کتب و شافیه و در آن
 ناکثر و شافیه و شافیه و کتب و شافیه و در آن
 کوه کربان بهای روح را و کتب و شافیه و در آن
 و در آن روای و شافیه و شافیه و در آن
 چه ضرر با طبع و شافیه و شافیه و در آن
 چهارده بهی سلفی و شافیه و شافیه و در آن
 مراجع متعدد و شافیه و شافیه و در آن
 که سید اطاوقت بود و کتب و شافیه و در آن
 و چند زمان و شافیه و شافیه و در آن
 و در آن

و نه مزارت ککله بر دوا شری بران مرگست و نه دوی به بود
در ایند حال مری نشد و چرخه و خواهر او را به مان کشند
و دانا و خان استنم دورین حدت به خصوص در وقت
حل و عقد امور سلطنت باین دو کس اعلی و است بجا مرق
تا ساسل فرار دادند با و و حضرت پاشای صحن پاشای
رای سلطنت بر داشته به تربیتک سبب نشد و تا و بر دارند
و آنحضرت ارغز معاندان اندلسیده به باخر خرم و اخصا
که ارشاد الط صها به است در صحن و قتی خود را از سعال طاحه
به در حال نقد فرمود و داشته ترک آمد و رفت به درون قلعه
و وزیرین ایام غم اندوزانند ان خاصه در سستان حضرت
سپاهی دویسه متولد شد به چهاره اروسه به مار موم
گستند و حضرت فاضلی قاهر قدم و نقد به عادل کرم برین
رفته بود که قتی که قرار کرد و او کرده قتی ساسل از بار اوده
باطل اندامت کرده شرمند و کور قلعه بخد مت حضرت
شاه به سبب ساقند و آنحضرت روز دیگر ملا و مت حضرت
عزیز ساسی لایف برده در حالت نرمع بدو

دیدار سعادت جاوید اند و خدو سب چهارشنبه سپردیم
سه شنبه آنکس سه برابر و چهارده هجری آن شب بار اربع
خلافت ششمار شده نه مرتب سزای حاد و آسانت
و روز و یکم پنجم و یکمین نموده وجود مطهر آن نور بر و دایمی
در رباع مکنده کوار رحمت انبوی سپرد و دلادت
کرامی در نصد و چهل و نه ملکوس اشرف و نه صد و شصت و شصت
و ششمار شدن در یک برابر و چهارده اتفاق افتاد
و انحضرت علیه و آله و سلم و نه صد و شصت و شصت
سایه خدا اکاه نورالدین محمد جهانگیر با و سه و دوم سلطان
مرا و که در سنه برابر و نهفت هجری بر طابق سال چهل و چهارم
اکبر سایه با دمان سه و در ولایت و کنس و در که است
سوم سلطان و اسال که او نیز از افراط با و که است
در سنه برابر و سنه ده هجری موافق سال چهل و چهارم است
در سنه سی و سه سالگی وفات یافت و ات می صبه ما
اند بن مرتب است با بر آوه خانم سکر تار خانم
و ارام بابوبیکم

نصرت الیه بن ملک

و ملت و ملاوت جا چین وین و جهالت منوط و مر لوط
بوجود فیض و مبداء اقبال است که با باری صاحب ^{طه} طه
بارگشت از ارجهان و جهان بان راسته و ساداب دارد
و دستبازی منع صفت که در از عارین فساد و اسوب از آن
بر اندازند و چون استعداد انبیه عظمی و استحقاق
این کرامت و الوداد و ات نهادن حضرت شامی
و دعوت نهاد و قدرت الهی و حق بر کمر قرار گرفت
و تبارخ زور بخشنده بنم حاد النالی برادر چهارده محرم
ساعت محمود و زمان محمود که فخر احمس ساسان
دست بود و در دو تنه ارک دار الخلافه اگره حسن عالم
ترتیب یافت و ان برارای دولت و اقبال در
وین سالکی بر بخت سلطنت و اور یک خلافت
حکوم فرمود و خطبه خاکی بی نام می و القاب که امی
افزودنت که عدالت با اسم با کون جهره لسا ط اور

و نفوذ بسیار در عوالم بسیار شمار در دامن روزگار رنجیده
خطاب خطاب ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه
بر صغیر روزگار ثبت افتاد امیرای زمان و خوانین مسلمانان
که درین حسن جهان افروز سعادت حضور اختصاص یافته
با انواع مزاحم و اسامی پوار پس استوار یافتند بعد از طوالت
مقدس اولین حکم که از ان حضرت صادر گشت اینست
برنجی عدل نمود که اگر مقصد باین مهمات دارالعدالت
در دادخواهی و غوررسی ششم و بدکان اقبال فرزند ان
مظلومان خود را بدین رنج رسانیدند پس چنان شوند
تا صدای ان باعث آگاهی گردد و در رنج بندگان طول سی کز
مشکل بر صفت نازک وزن ان چهارمین بند و ستان
که سی و دومین عراق لوده باشد از طلای ناب بسیار
و دیگر شش را بر لنگره ساه برج طوعه اگره استوار ساخته دیگر
اما لنگره دریا بوده پس از شک که نصبت شده محکم
ساختند و دوازده حکم فرستاد و یافت که در هیچ جای

محرم و محرم و کتبه این احکام بدو است و اجماع بر آنست که اول پنج
زکوت او بخاومیر و می بر سایر اکتاف و دوم در اینها اگر دو
در او اثر می واقع شود و نه انچه ابادانی و و بیست جاریه داران این
نواحی برای مسجدی بنا کنند و چارسی افتد آن کنند تا بخت آید
که آن جمعی و آن برای ایا و شوند و اگر نمی آید بخت نزدیک باشد
نسبت می آید تا تمام نماید سیوم و یکمین راه بابا شود و آن
بی اذن و رضا اسیان نماید و چهار در در مکان محرم و سر
فوت شود مال و مال او را بپوشد او باز نگذارند و یکس در آن
از دو و اگر و است به است بخت خطان اموال
سرف و بخوبی از علی و تعین نمایند آن وجه بمصارف
که ساختن بساید و سر ایا و مرت پیا کشته و احداث نماید
یا و جاه نماید صرف بود و بحکم سراب و آنچه ازین قسم
نمایند از زند و نفوذ کنند و غنیمت پس از و
از زند مقیم کوشن و نمی هیچ کس از یکای می نبردند و سهم
خالصه جاگیر داران زمین رعایا را به بعد می نمایند و خود کاسب
می و از زند سهم عاملان خالصه و جاگیر داران که در پیر

که باشد بر مردم آن بجهت خونی که نموده و در سهرهای کلان
و از آن ساختن اطباء بجهت معالجه بیمار آن تعیین نمایند و آنچه حرف و
خرم شد بهشت از کار ناله صد او و استاده باز و هم
بیت حضرت عیسی السلام است که در سال اربع و هجدهم
رمع الاول که روز تولد حضرت است بعد در سالی یک روز
اعتبار نموده در ممالک محروسه درین روز نایب گنبد و در منصفه
هر روز و یکروز پنج نماینده بخند که جلوس روزهای ولادت میکنند
که روز تولد حضرت عیسی السلام است و دوازدهم مطابق عموم
حکم شد که مناصب حاکم بر بار جمیع ارباب برقرار باشند
بعد از آن بقدر حاجت هر کس با ضافه منصب از ده و دوازده
ناده سی و ده حل کامیاب خواستش آید و علوه و کامیاب
اوربان از دوازده پانزده و ما بانه کل ساکنین ده دوازده
اضافه شد و مقرری برده کیان ششمان غصه حضرت
عیسی السلام بقدر حالت است که دانستند از ده دوازده
ناده بیست و نه نفر است و ده و معاشن بانی و آنچه اطلاع
ممالک محروسه گنبد و عیسی السلام مطابق و آنچه منصفه

که در است

که در دست داشتند برقرار نوشتند و بعد از رفع القدر
منع الی ان صدر جهان که اسادات جمیع نیز نوشت
و مدت با مصفت و الای صدر است حضرت عرس
است با او متعلق بود حکم شد که همه نورها از باب استحقاق
بخط مقدس گذرانند و جمیع کبابکاران که از دربار و بیرون
وزیرانها محسوس بودند در خلعت و کلاه بافتند و پس از آن
حکم شد که از کسکه نیز زده از طلا و نقره نوزدهای مختلف
از یک تا یکصد و یک که بر یک را امام جداگانه محضه شد
چنانچه هر صد توله را نور ساهی و پنجاه توله را نور سلطانی
و سیست توله نور دولت و ده توله را نور کم و پنج توله را
نور فقر و یک توله را نور جهان و لصف از نورانی و ربع از اراد
نام نهاده آمد و آنچه از خمس نقره سکه شد صد توله را کوکب
طالع و پنجاه توله را کوکب اقبال و سیست توله را کوکب مراد
و ده توله را کوکب کسب و پنج توله را کوکب سعد و یک توله
را خبا بکری و لصف از سلطانی و ربع را بسیاری نام شد
و در اوایل امام جلوس سعد خان حکومت پنجاب

فرق غریب برادر ارجت و سنج فربید بکاری که در خدمت
 حضرت عیسیٰ است ایامی بود و همان خدمت
 سه روزی یافت و خلعت با کمره فرستاد و او را تو قلم
 مرصع با دو عنایت شد مقیم که حضرت عیسیٰ استانی
 او را در آخر عهد خطای بر خالی سردار ساجده نورانی
 ممالک محروسه تعین نموده بود و در همان خطای و
 بلند با یکی یافت و خواجگی فتنه را نیز خلعت داده بدین
 سانی محلی حسنه و از تواجیح الکریم رلف خان که از حور
 در ملازمت حضرت سانی سانی سکه را نیز دور ایام
 سانی او کی او را خطای حاکم استار عشق در وقتی
 که از الیاد متوجه ملازمت شد و الا قدر رسد و جل و عقد
 صوبه بهار القبطه اخبار او که آشنه به انصوب و حصن
 کزدانده بود و ولعه از بازنده زور از جلوس مبارک
 رملین کوس در یافت و انمعنی لعل استیاض خاطر و سی
 گردید و خطای الای امر الامرائی و خدمت و کانت
 و منصبی مجاری ذات و سوار فرق عزت برادر ارجت

دارفضای

وزار قضا با و آنکه راجع باشد که از امر ای عمده حضرت عرس است
بود و او را درین دو زمان عظم سالانست باد و صلت با
دست داده چنانکه او در مکتوبی بحضرت عرس است
بود و همیشه او در ملک از دراج خدمت سپاسی و راجع است
و است و سلطان خرد و همیشه خود سلطان است و شکم
از تولد یافته بدستور یاق حکومت صورت بهار که جای بجای
بر ارسوار است و خواص خاص یافت و لغایت خلعت
جاریست و همیشه در صعد دست خاصه سه مبان است او را
با و ج سپهر رانید بدان صوب و ستوری فرموده و رخص
گرفتند معاند سپاهیان را انچه چون حضرت عرس است
مکرر عا که حضرت امر را استیصال را ناکه از کفار علفه شدید
نند و ستان است تعین فرموده بودند و محبت لغیر
ان مهم نوی سالیته یافته در عقده تعوی و توقف افتاده
مقامه بود و لاجرم حضرت سپاسی بعد از جلوس ان برکت
را بر چه مقاصد مقدم داشته سلطان پر وزیر اکلنهای ^{فاخره}

و سیم در بار خیمه فرستاد و بسیج مردار بد که بالعلما می گران بها
در یک سگ بود و مفاد و وزیر از او بد قیمت داشت و در
اسبان عراقی و زرکی و قیلان نامی سوار از اسب خود به انصاف
رفت و نمودند و درین شب هزار و ار امانده و مکمل
با سرداران عمده مدتی نشست و سخن گفتند و اسامی امرا
که در پورسل ملازم شاهزاده بودند بر این ترتیب است
خواجه ملک اصفهان که با بالقی می نشست عبد الرزاق
معموری به عسکری امتیاز یافت مختار ملک که دیوان
شاهزاده است را می جلدانده پیراجه بهار قل را با سکه
برادرزاده را با مال و بار در بار می نمود و سکه برادرزاده
مالشکه شیخ رکن الدین افغان شیخ عبد الرحمن بن علی
شیخ الوافضل مها سکه بند و راجه مالشکه راجه خان بن
صادق خان وزیر صمل قراخان ترک خان مشهور گویید و بسیاری
از امرا مان و متصداران که اگر به تفصیل نگاشته شود طول
گردد و برخی از بندهای با ضاده هرب و عنایت خلعت
و سیم بر وضع و انب و قبل فراموش حالت و تبه بر فراری

یافند و محمد در ایام سنا را یکی مهر داد و یک حوازه امیرالاه را رود
بعد از وفات او تصویر سنا را سلطان پرتو بر سر راه نمودند
الحال که او به شهر رانا و خص شده بدستور قدیم امیرالاه را
سند و درین زمان فرستاد فرجام و رتبه امیر
مهر و سه از قرار مصادعه جهان یکبار که در ایام سنا
مخطاب وزیر المملکی سرانجام شده بود و وزیر خانی نقیص
یافت و شرح فرموده جاری که چهار براری بود و بیض
سجده ای فوق عرش برافراخت لایک که از زمان
سنا را یکی خطاب بار سادری داشت بمصیبت چهار برار
سر بلند کرده صاحب صوکی بهار فیه امبار باخت
او از خاصه فلان این سلسله قبله دست و معارف
قلع خان که از سندهای قدیم حضرت عرش سنا است
بدارای تصویر کجرات تعین یافت و یک لکه رویه بدخ
و در سندها درین حکام میر صد جهان منصب چهار
افراد است و عاقل که در دولت عرش سنا

مدتها و لولان بنومات نوود منصب منصه دارست
بجای وزیرخان نورارت نصف ممالک موجود تسلیم کرد
و خطاب خطاب اعتمادالدولت بمنصب نزارالصدی
سردمدی یافت وزیرخان بدیوانی صوبه کماله و قرار
جمع انجا مقرر شد و خدمت دیوانی بنومات نزارالکلب
که ارسادات باختر است منغول گشت و مقارن اسحال
تیمور اس را که در دولت عرس انسانی خطاب را
را نمان یافتند نوود راجه راجت خطاب داده پیر شاخته
و حکم شد که در نونجانیه رکاب همیشه بنجاه نزارالوچی و سرار
به نوبت بعد لکاه دارد و زبانه یک و عنبر یک کامل کابل
در ایام سازاوی منصب بالصدی رسیده نوود خطاب
موا بنجالی رنبدی یافت بمنصب نزارالصدی تسلیم کرد
و خدمت محکمی ساگردیش بدو مقرر گشت راجه
به سکه یوا از راجنومان نبد بدی منصب نزاری رذاری یافت
میر اس طرح پیره میر اسلیمان حاکم بدخان را که در ملاو

و نهایت که همیشه باره او فرمودند و درین مرتبه ثقل نیامد
و قماران بجانب سردار رسیده و کین بخانجهان نفوذ یافت

(44)

و فرمان با مراجع نیابت الصلوات صادر آید که از صلاح و صلاح
خان بدو برسد و آن گرفته او را بر دست خود داشت و چون جان
نبردند و توانی طایفان خود را در آن مهم طایفه ختام
که گفتار ملک و قانع بویس خوانند و تبارخ معتمد زبان برآورد
بحری در دو نیمه قدم از پای حسن بلوخی است براده و بعد صاحب
فران تان با جنبه ~~خاک~~ طغر حسین بر آن سلطان حسین
فرز اصغری برادر براده شاه طیماس از شکلی پذیرفت و التماس
آمران جلبت سر فرار شدند و حیدری از محبوتان قلعو بوالبا
خلاصی یافتند و از قضا با برآمدن قلعو احمد که است از این
بند های باد بای و شرح این اجمال آنکه از مارخی که قلعو
سعی سلطان دایمال متصرف اولیا و دولت حضرت
عزت است و در آمدن تبارخ حال حفظ و حر است ایام و احاطه
فرز اصغری مغرور بود و بعد از آنکه سوار و نهان مقهور
و قلعو را محاصره کردند و در نوایم جان بسیاری و قلعو درازی
نقض کردند و آنکه محبت دفع در معتمدان سلطان برادر
تکد بای ای که است و از اختلاف برابها و اتفاق از او

بی سرانجامی دست اندازید و در عرض اندکی باور
پیشانی دینی سامان شد و تا آنکه بحال که لایق ملاوت
این دولت نباشد باز گشت و هر چه در چشم برآید از
سکند دانستند و بی یاس شده جوانانند که از قتل
برایند و خواهی که برآید از این مصلحت گشته در مقام
و دلا با مردم شد و در خد کوشیدند و در آخر الامر
تغیول و فرار از قتل و با مردم خود برآمده منوجه را به نور
و سایراده را ملا و منته نمود و دوم درین ایام غرض داشت
بعضی از امرای و کهن آید که به خارج گشت و دوم کهن
میر عارف الدین حسین به بیجا پور رسیده عاد و لحان و
خود را بست کرده پس او را شناده خود هم بشو کرده
استقلال نمود و با رواج اندک چون اتصال میردان
و کهن همواره به سعاد خاطر و شایسته رفتار بود و بزرگوار
عزالت و اوقه نوبت این است که به بعضی بعد از
رسید که اگر چه بریم خوردگی و خرابی این فتنه را
بسیار است اما عمده اسباب اتفاق امر با یکدیگر
نابودن دو تنخواهی کار دیده است اگر چنین عمل
نشد های دیگر از حایله بگیرند و شبانی حکومت داشته

باشد از حضور تاری تعین شود آید که این مهم که ملک
سرداشتمی سالسند باید لاجرم رای اعیان تاری
سازمیه کتی گشای بران قرار گرفت که خان عظم
بالتکدی بازه رودید الصوب دستور می فرماید
و باین داعیه خان مومی الدار العیاض طوبت فخره
و کرمه برضیع و اسب خاصه و قیلان و بیج ملک و
مد و خرج سرفاتیار بخشید و مخصر ساجده و خان
عالم و فریدون خان بر لائس و یوسف خان و له
حسین خان نکره و باریها در فلماق و دیگر مقصوداران
و خود برار احمدی همراه او تعین نمودند و بهر یکی از بامرد
فراخور حالت و نسبت حاجت و اسب عیاشید
و در حال این احوال خاطر قدس مطار منیاب و بیکار
رعبت فرمود و باریخ یازدهم رمضان روز یکشنبه
یرکنه باری که سکار گاه حاضر بود و بهشت منسوب
اقبال اتفاق افتاد و روزی در آثمای سکار بود و اول
خر آوردند که درین نزدیکی شتر دیده شد و تعجب
وزر برورختی شتر کاوشی را سکار زده نمی از آن حوزه
از رغبتی که آنحضرت را سکار بود و فرام آوردن که جمع

ساختن فلان انقعات لغزوده هم عالی شاه
بیشتر سکار سلطان نورم علو زیر مشوره انصوب کشید
و چون در سکار با بغیر از قراولان و معذودی از حد
نزدیک مجلس را برای ان بود که مجلس مردم حرا
پیشین پیدا آمد اس کچاویه و انوت خواص و اعما
رای و جهاخان و یک ذوقی دیگر سهری کردند و
خواستند که رشت است نعلت اندازند و اسب ارم
آرام مکلفت ناگزیر پیاده شده بدوق انداختند
بیر اول تبر رسید و تبر دوم اگر چه رسد کاری
عصبانوده بر جاست حمله کرد و یکی از سکاران
تا بنین در دست داشت نزدیک پیاده بود و او را محو
ساخته رگشته بجای خود نشست باز آنحضرت بدوق
برشته یانه پیاده خواستند که بنیدارند انوت خواص
یانه را استوار گرفته بود و سهری در کمر و کلت خوبی
در دست داشت سازاده جوان تخت پهلوی آن
حضرت بجانب دست چپ باید که فاضله الشاد
لووند و راحه را آمد اس نزدیک باستان و جاکان
و اعما و رای نظرف دست راست و کمال قراولان

از عقب بندوی را بر سبزه سرتافه در وقت
یاسه زردان سبز خندان رخا شده جانب
مخضرت تهرجه شدن دینار فحادی دین و دین
شیر کدست و لذت شیر و مویان و مویان در حد
و لیم و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر
باز و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر
که با به نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع
شیر و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر
باز و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر
فرمان و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر
در میان و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر
واقع و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر
که تهر و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر
شیر و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر
در آن و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر
و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر
چند و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر
چون و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر

روایہ احمد بن حنبل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت تعین باینکه مقامی است از اندیشه فلسفیان در قیل و قال
لطف ارفع مرمان صادر گشته بود از تحیات این کمال و مطلق
در غایت و تعهد نیست که در برابر غایت حق صاحب صفا
شعانی که رافع حال باشد بدخود در مطلق سر برود و علی خان
حکومت کاتب و دفع در رفع احوال و بدست آوردن قایل
کوشش آن قیام و اقدام نماید و بدین غرض صابیت
منصبش را در طلب و بجز در امور غرضان سازشده
و دستور فرموده و خانانان را در صورتی که از سر کار قبضه
جاکر حق نموده است و در حال و منفعت آن ملک و شخص
به ساقط و در وقت خفت بر یک مکتب از حاصل و
و در آن روز را فتنه و همدین لازم بیاورستی حد
و فوراً خلاص و کار را با احوال الله علیه منصب و الله و در آن
مالک محمود را بنده این حضرت است این امر بدین اسم
و حضرت خیر الان دستور و غلطی که در بطن از عالم است و الله
از قدرتات روزگار انبار دولت و برکت از دو اوج
کشتی فروخت احوال الله علیه و این است
و این غایت است و در اندک فرصت نور جهان به یک خط
یافته کلان بر سر اسباب که دید و در این سرور بارانی از

علا بپای هر دو عالم بنده کای کای کارنامه که بنظر
نمی آید کسی که بگوید در حق حال اندر نیامده و نموده است
چون در پوست شدنی هاست ایستخوانی غریب شد
برین بلفه بود اول مجلس که تیرگی برین بود و درین
پایست که فزونی بود و بنده که در استار بود و دیگر که
در دست بود و دیگر که بنهار برین استار بود و دیگر که
و کماله در طبع او جمع بود مجلسی هم می شد خاصه بود و کماله
در این ایامه در شرف و صاحب حق است و تکبار خود را
یا چه دیگر نهاده و تکیه بر کسی نیست نهان رسیده و در حق
در هر دو مجلس است و تکیه در حق برین است به انداخته
مجلس ششم صحیح است و بار بود و چون استار که در طبع
بر این چو است و در استار باز بر مالدح الی باب
در این سر بر خشت خود که بود و بنده بار استار که بر
چون که و تکیه و دیگر و سلکی در کردن انداخته و در حق
و در در دیگر و بنهار بر مالدح کرده است و در حق
باز دولت در حق و دیگر استار که او در و در حق
بمجلسی که چو در دست بود و مجلس چهارم در
بعد و در در حق صورت حضرت عیسی علیه السلام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

سید محمد علی شاہ

منوچهر پسر ملک بقا بعد از کان هفتاد و جوانی ملک روز دیگر چهره
و جوهر و خلق نور و درویش فرموده باین سالیست روانه لاهور نمودند و
نعمت شمس که باغی در دریا است شهر در بهار و دولت انحضرت
شد آلوده بخوار رحمت از در شتر زدند و اداوت کفر و بدعت
و منفعت و جلوس شتر در بازار و چهارم و ستغفار شدن در برابر
سبع و هفت اتفاق لغات و انحضرت چهارم و الکبر و دو دختر و
نخستین سلطان خسرو در زمان حیات و اندرز و رسد باطل قطع
در دولت هم سلطان بر وزیر او و وزیر کار انحضرت در شتر از او
مالک سارح کشته وفات یافت سیم پناه جغت اکاه ابو المظفر
صاحبقران نایب جهان پناه در دین مارخ سر بر آزار
خلافت آمد در زمان سلطنتش با غار صحن نور معارف کرد
و چهارم شهر باز متخلف در دریا و نور و منفعت بعد از
شدن روز کار انحضرت پناه راست خلافت و غار را او
در حلقه لاهور با و لیاح هفت صاحبقران نایب مضاف نمود و گرفتار
سیر و لغات کشته بکجول کعد و بعد از خد و در چینه ز فامیت حال جهان
تغییر شد و از سلطان خسرو پسر و اور بخش نام و دختر نام
بعد از ستغفار شدن حضرت خشت مکانی بهار مصلحت و دو پسر
و یک دختر نام از روز خد به نام ازل و اده که

نہایت فرمایند و در خدمت و در قید محاکمات و لعل و شہر بار و بحسن
در اقبال نام حضرت کتبے نشان صاحب قرآن تامل محسن الملک
سعد خان لکھنوی کہ و سلطان بر وزیر یک سر و یک و خیر بنا و کار
کند و بر سر سبز بار و س و بہت فرو رفت و در خدمت و ملک
زندگانی انتظام و اللہ و ارشاد چنانی ملکہ چارہ سیر و اللہ کہ و و
حبیب قدسیہ در ملک و خدمت حضرت سہاسیہ تربیت یافتہ
و یک سر در لایع جدایہ حضرت قدم بعالم و محمد و سلطان دارا
شاہ شجاع سلطان اور یک سر سلطان و خوش حبیب
جان اسو یک سر و سلی یک سر و شہر بار یک و خیر ماند
امک زندگانی و وزیر حضرت سہاسیہ وزیر ملک
وزیر محال امیر الامراء جعفر یک اصغیان اعجاز الدین
خواجه الکونین فضلہ الام دولت حضرت خافا سلطان محمد
و ملایک باور شہر و ملاقات کاہلی میر ابو القاسم
و ملا عبد اللہ اللہ لاہور و ملا عصمت اللہ لاہور و میر الوفاق
فندرتی و خواجه و حکام و حکام حکم مطہر حکم
حکم الامام القاسم نو ما و حکم کتا و حکم عبد و حکم روح و حکم
و حکم احمد و حکم کل الدین حسین سوار خان یک سر و ملا
و ملا الطیر زینا لور و ملا

مانده کلیت ملکستان و دین و بکران و در دنیا که هر کس عمل و فاعل آنست
ست و مستعدید که علیه غرض و عیان رتبه از اولیای صلح آن فرستید
طریقه بدیده مختلف نوعی چون تنظیم از شدت دیدن قبول و نه که عود
دیگر خود بدایت نهاده شود که هیچ مردم است که هیچ کس از روی
بروید و بدایت نهاده شود که هر کس از روی کاروان سینه بر روی
فرماندیت یک کفار محبت آنست که خاضع آنست که در هر
صلابت زلف کیش آن کسین است که در هر کس که در هر
نزدیک کار چند با عقل و عاقل است دی بر عین که در هر یک
تو این نوع که کوشش نهان مقام حق آنست که در هر یک
که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک
می بای آنست که از آنست که در هر یک که در هر یک که در هر یک
لا تعنی که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک
و در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک
پرورش آنست که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک
تفت بدیده که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک

[illegible]



